



حسینعلی هروی

## دیوان خواجه حافظ شیرازی

با تصحیح و سمقدمه و حواشی و تكملة و كشف الالبات و كشف اللغات به اهتمام ابوالقاسم انجوی

چاپ سوم . تهران . جاویدان . ۱۳۵۸

در این مقاله ، نقد متن دیوان حافظ با ملایسه آن با متن دیگر مورد نظر من نیست، بلکه منظورم تنها تذکار مواردی در حاشیه متن است ، در باب سلیقه و روش باز سازی دیوان شاعر، یادداشت ها و ملحقات چاپ سوم . شاید یادآوریه در جریان تکاملی که دیوان حافظ او در پیش دارد بی اثر نباشد ، و به رغم تلخی طبیعی انتقاد بتوانم نظرهای خود را طوری ارائه کنم ، که از ادب و ارادت دور نیفتد ، بخصوص که فاضل محترم ، در مقدمه دیوان حاضر ( صفحه ۵ ) با فروتنی علمی خاص خود ، خواستار نقد و نظر ارادتمندان خواجه شده اند .

انجوی به زبان پرایهام و فرهنگ والای شاعر همشهری خود عشق می‌ورزد . طبع آزاده و عشق به کمال و زیبایی او را چنان شیفته ذوق و زبان گیرای این مرشد طریقت شناس ساخته که پیوسته در جست و جواست تا در باره او بیشتر بداند ، و هربار کار خود را غنی تر عرضه کند . چنین است که حافظ او با ثابت بودن متن اصلی از ۵۱۲ صفحه در چاپ دوم به ۷۸۰ صفحه در چاپ سوم رسیده است ، حاوی حواشی و یادداشت‌ها و کارهائی سودمند در باب شاعر ، و همین‌هاست که اکنون مورد نظر نگارنده است .

چاپ سوم از لحاظ متن هیچ‌گونه نازکی ندارد . کارنازه قابل ذکر در آن كشف اللغات است که در ۲۲۸ صفحه به آخر کتاب افزوده شده ، اما به دلائلی که عرض میکنم حق این بود که با افزوده شدن آن متنی متناسب با حروف چینی تازه تهیه میشد .

نخستین نکته قابل ذکر روش صفحه شماری در قسمت‌های مختلف کتاب است ، یعنی در این چاپ با چهار ردیف شماره صفحه مواجه میشویم : تا صفحه ۱۶۲ مقدمه است . متن از یک شروع میشود تا صفحه ۳۰۶ ، كشف الالبات از یک تا ۸۳ و كشف اللغات از یک تا ۲۲۸ و هم اکنون که نگارنده نیاز به ارجاع به صفحات آن کتاب دارم چگونه باید مثلا " به صفحه ۱۶ ارجاع دهم ، زیرا در هر چهار ردیف صفحات این عدد وجود دارد . البته غیرممکن نیست . هربار باید قیدی به دنبال شماره صفحه اضافه کرد مثلا " ۱۶ مقدمه ، ولی وقتی بالای صفحات عنوان قید نشده جوینده باید تا سطر عنوان

ورق بزند و دوباره به نشانی برگردد که همه اینها اتلاف وقت است .

دومین مورد لازم به تذکار، که در چاپهای پیشین وجود داشته و در چاپ سوم نیز خودنمایی می‌کند نقطه‌گذاری ابیات است که بصورت نادرست و ناهماهنگی انجام شده و کار نقطه‌گذاری متون که در دوران تازه ادب فارسی از ادبیات اروپائی اقتباس و معمول گردیده اکنون جزء قواعد دستوری زبان ما محسوب میشود که اگر نویسنده و خواننده به ظرافت‌ها و طرز کار آنها آشنا باشند به روشن گردانیدن معنی کمک بسیاری کند . اما در مورد بازسازی متون کلاسیک فارسی چه باید کرد؟ ابوالفضل بیهقی و سعدی و حافظ چه اندازه نقطه و ویرگول و تعجب و استفهام را در اشکال فعلی میشناختند؟ و اکنون که نوشته‌های آنها را منتشر می‌کنیم تا چه حد به داخل کردن این نشانه‌ها در این آثار مجاز هستیم؟ به نظر من نقطه‌گذاری متون مطلقاً " ناروانیست اما موکول به اطلاع از قواعد خاص و نهایت دقت است. مخصوصاً " در مورد غزل که یک نوع ادبی ظریف و بسیار آسیب پذیر است؛ (زیر) این علامات به همان دلیل که قدرت جدا کردن اجزاء جمله و ارائه معنی را دارند قدرت تغییر معنی را هم دارند. چنین است که بی‌اطلاعی یا بی‌ذوقی در استعمال آنها سبب عوض شدن معنی میشود. اما گوئی مصحح دیوان برای تأثیر آنها ارزشی قائل نبوده، به مثابه نوعی وسیله زینتی، و غالباً " بدون ضرورت" بی‌مورد مصرف کرده‌اند. به چند نمونه توجه فرمائید: علامت سؤالی که در مصرع اول بیت

روی تو مگر آینه لطف الهیست؟  
حقا که چنین است و در این روی‌ریا نیست

گذاشته شده، علاوه بر آنکه خواندن شعر را به صورت ناموزونی در می‌آورد که دور از لطف طبع شاعر است معنی را عوض میکند، چون "مگر" در این جا اثباتی یا احتمالی است نه استفهامی، یعنی روی تو همانا یا احتمالاً "آینه لطف الهی" است. نظیر مگری که در این مصراع آمده: مگر که لاله بدانت بیوفائی دهر که موضوع سؤال درکار نیست.

در بیت: در چنین موسمی عجب باشد - که ببندند می‌کده، بشتاب، نیز ویرگولی که میان می‌کده و بشتاب گذاشته شده بيمورد است و مخل معنی، زیرا پیوستگی کلمات را قطع میکند، و در نتیجه بشتاب باید به صورت فعل امر خوانده شود که مفایر معنی است، چون وقتی در مصراع اول می‌گوید در چنین موسمی عجب است که در می‌کده را ببندند دیگر نمیتوانند امر بشتاب کند. به نظر من بشتاب قید است برای فعل ببندند، یعنی عجب است که با این بشتاب در می‌کده را می‌بندند. پس باید متصل و بدون ویرگول نوشته شود. از اینگونه نقطه‌های مخل معنی یا بی‌مصرف بسیار دیده میشود. معلوم نیست این همه علامت مصراع‌های زیر چه لزومی داشته است:

دل بیمار، شد از دست! رفیقان! مددی / کجا روم؟ چکنم؟ حال دل کرا گویم؟ / که گشتم زغم و جور روزگار ملول!؟ / نگاهدار! که قلاب شهر، صراف است / و بسیاری نظیر اینگونه بیت‌ها که با علامات نقطه گذاری بدرفاشانی شده‌اند، به رغم آنکه شاعر به خود وعده داده است "که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را". در غزل گفتم "غم تو دادم" گفتا " غمت سرآید" چنانکه ملاحظه میشود سخن منقول در گیومه جا دارد. اما در غزل صفحه مقابل آن، گفتم: که خطا کردی تدبیرنه این بود که همان گفتم و گفتا و سؤال و جواب است، چنانکه ملاحظه می‌فرمایید از گیومه‌های غزل قبلی

استفاده نشده و به جای آن دو نقطه بیانی آمده است. نه تنها این دو غزل بر مبنای واحدی نقطه - گذاری نشده اند بلکه کار نقطه‌ها در مجموع دیوان از قرار و قاعده معینی پیروی نمی‌کند. مثلاً در این مصراع "گفتا نگفتنی است سخن گرچه محرمی" برای سخن منقول (بعد از گفتا) نه دو نقطه بیانی گذاشته‌اند و نه گیومه و اگر تمامی علامات نقطه‌گذاری را هم حذف میکردند، چنانکه باز ملاحظه میفرمایید؛ لطمه‌ای به متن حافظ نمی‌خورد که بسیار پسندیده‌تر بود.

مورد سوم که آن هم به بازسازی کتاب مربوط میشود طرز تنظیم غزل‌ها است. نه خواجه حافظ به ترتیب ردیف الفبائی شعر سروده و نه هیچ شاعر دیگری. این ترتیبات را برای سهولت دسترسی به اشعار برقرار می‌کنیم. پس هر کدام که آسان‌تر ما را به هدف برساند ترجیح دارد. اما با ترتیبی که در حافظ انجوی برقرار شده، دسترسی به یک بیت که به خاطرمان میگذرد کار آسانی نیست. مثلاً " برای یافتن بیت

جهان چو خلد بربین شد بدور لاله و گل ولی چه سود که دروی نه ممکن است خلود

مطابق قاعده به قافیه دال رجوع میکنیم، زیرا غزل‌ها به ترتیب حروف قافیه تنظیم شده‌اند ولی چون علاوه بر این یک بار هم به ترتیب حروف مطلع ردیف شده‌اند، بعد از یافتن قافیه دال باید بدانیم که بیت مزبور در غزلی قرار گرفته که مصراع اول آن با حرف کاف آغاز میشود. اکنون که درجهن آمد گل از عدم به وجود - و مشکل بنده اینست که این بیت مطلع را بخاطر ندارم. پس تنظیم غزل‌ها به ترتیب حروف الفبائی مطلع، ردیف الفبائی قافیها را برهم زده است، در صورتیکه تنها ترتیب حروف آخر قافیه که قزوینی و دیگران اتخاذ کرده‌اند هربیت را بدون هیچ اشکال در ردیف الفبائی خود در اختیار جوینده میگذارد. اینک برای یافتن هر بیت مطلع غزل را بدانیم اضافه کردن یک مجهول است بر عامل معلوم.

مورد چهارم که آن نیز بکار چاپ مربوط میشود حروف چینی اشعار است. نمیدانم این همه بی سلیقه‌گی در کار چاپ از کدام مطبعه و حروف چین است. به هر حال مصحح دیوان مسئول است و فرمی بدون اجازه او چاپ نمیشود. در یک صفحه یک غزل را با حروف ۸ یا ۱۰ چیده‌اند و غزل دیگر را با حروف ۱۶ یا ۱۸؛ ص ۳۴، ص ۳۵، ص ۵۲. گاهی در یک غزل یک بیت را با حروف ۸ چیده‌اند و بیت بلافصل آن را با حروف ۱۶؛ صفحات ۱۹۰ سطر سوم و ۲۶۰ سطر یازدهم، گاهی دو مصراع از یک بیت را با حروف متفاوت چیده‌اند، صفحات ۲۴۸ بیت هفتم و . . . . و گاهی یک مصراع را با دونمره حروف چیده‌اند؛ ص ۱۷، گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست، اما در باب یادداشت:

در تکمله مارشیدائی را غلط دانسته‌اند و مار شیوائی را صحیح و مینویسند در این مورد " به تصحیح قیاسی دست زده‌ایم " در صورتیکه در صفحه ۱۴۸ مقدمه فصل مستقلی زیر عنوان ( مار شیدائی) در آورده که در آن میخوانیم " مصحح این نسخه نیز پس از دقت وافیه در نسخ خطی به حل این مشکل توفیق یافت ". یعنی طبق نسخه‌های خطی مار شیوائی خوانده‌اند. بهتر نبود یکی از این دو نوشته را خواه تکراری تلقی کنیم، خواه ناسخ و منسوخ، در چاپ اخیر حذف میکردند؟

در همین تکمله توضیحی دارند در اختلاف میان دو اصطلاح من مزید و من برید مربوط به این

بیت حافظ، بی معرفت مباش که درمن یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند، نوشتنند "هر دو ترکیب فوق در آثار قدما آمده" و بیتهای از مثنوی و بیتهای از کمال خجندی به شهادت آورده‌اند که در هر کدام یکی از ترکیبات بالا به کار رفته است، ولی طرح مسأله به این صورت صحیح نبوده و ظاهراً موضع اشکال را گم کرده‌اند. مسأله این نیست که سلیمان یا مسلمان هیچ کدام از لحاظ ساخت کلمه غلط هستند و در آثار قدما به چه صورت آمده‌اند؛ بلکه اشکال در اینست که در بیت مورد بحث در حافظ قزوینی دیو سلیمان نشود یا مسلمان نشود. این جا هم بحث بر سر اینست که کدام یک از دو ترکیب فوق با معنی شعر مناسبت دارند. من مزید که صورت کامل آن هل من مزید است اصطلاح جنگ و مبارزه است که با اندک دقت در شواهدیکه نقل کرده‌اند معنی آن معلوم میشود:

عالمی را لقمه کرد و در کشید      معده اش نعره زنان هل من مزید

و من یزید اصطلاح حجاج و مزایده که باز هم در بیت شاهد (شما) به قرینه قیمت معنی آن روشن میشود: وصال را دو عالم قیمت آمد/ هنوز اندر مقام من یزید است. در بیت فوق الذکر حافظ هم قرینه‌های متعدد مثل معرفت اهل نظر، معامله، آشنا همه مؤید معنی مزایده و من یزید است. در دنبال ابیات شاهد نوشته‌اند "هر دو صحیح است، لیکن به زعم نگارنده، با توجه به تسلط و تزلزل خواجه در "نکات قرآنی" و هم چنین در مقاس قیاس و ترجیح و رعایت آهنگ و موسیقی کلام ذوق سلیم من مزید را مرجح می‌شمارد" ولی روشن نمی‌کنند که چگونه "تزلزل خواجه در نکات قرآنی" میتواند سبب رجحان وجهی به وجه دیگر شود، صرف نظر از اینکه دو اصطلاح از لحاظ بیانی آنقدر به هم نزدیکند که برای ذوق سلیم میسر نیست تفاوتی میان آنها حس کند. به هر حال شصا برای اثبات نظر خود در صحیح بودن من مزید از همه منابع ذوق و میانی علم و اجتهاد خود بهره برده‌اند و با بعضی اصطلاحات دور از دسترس فقیر مشتاق نظر خود را بیان نموده‌اند؛ ولی در نخستین سطر غلطنامه چاپ سوم، در صفحه اول کتاب می‌نویسند "من مزید غلط و من یزید صحیح است". عیبی نیست که جوینده در ضمن کار و برخوردهای زندگی به اشتباهات خود پی برد ولی بعد از آنکه با چنان تاهکیدی میخواهند صحت یک تصور را ثابت کنند، دیگر شایسته نیست بعد از توجه به خطا بودن آن، بدون هیچگونه توضیح، در غلطنامه کتاب آن را رد کنند. چنین است که بنده معتقدم چاپ سوم به هر حال نیاز به حروف چینی مجدد داشت. اینگونه ضعف‌ها را از میان بر میداشته‌اند، یا در کمال گذشت و انصاف از همان راه که رفته بودند باز میگردیدند

\* \* \*

#### بحثی در کشف اللغات حافظ

کشف اللغاتی که آقای ابوالقاسم انجوی بر چاپ سوم دیوان حافظ تصحیح خود الحاق و نشر کرده‌اند از کارهای مفید و لازم است که در ادبیات فارسی تازگی دارد و در چاپ سوم حافظ انجوی بی هیچگونه مقدمه و معرفی بعد از فهرست اعلام ظاهر میشود. علیهذا بنده ناگزیرم ابتدا چند کلمه‌ای در آن باره توضیح بدهم تا میسر باشد کار عرضه شده را با یک کار صحیح و کامل از این نوع مقایسه کنم. کشف اللغات تحلیل کامل اثریست تا زمینه را برای هرگونه تحقیق بعدی آماده سازد. از طریق

چنین تحلیلی میتوان به میزان تکرار هر کلمه در کتاب آگاهی یافت و از مقایسه مفاهیم گوناگونی که مؤلف در موارد مختلف از آن اراده کرده به نوسان معنی آن پی برد و در تفسیر و توضیح متن از آن پاری خواست. میتوان تنها با دانستن یک لغت بهت با عبارتی را که لغت در آن به کار رفته بدست آورد. در مواردیکه در ضبط یک اثر اختلاف نسخه وجود دارد، از طریق مقایسه لغت به لغت، اختلاف نسخهها را بررسی کرد. با آمارگیری از دفعات استعمال، با "فرکانس" کلمه در متن به سلیقه مؤلف در انتخاب مصالحتی که در ساخت اثر خود به کار برده آگاهی یافت، در تنظیم لغت نامه های زبان از آن بهره برد و بهره های دیگر که به قول صاحب کلیله "به تبع آن هم حاصل آید".

در زبان فارسی، تا آنجا که آگاهی نگارنده اجازه اظهار میدهد چنین تتبعی تنها\* در باره شاهنامه فردوسی انجام شده، توسط فریتز ولف آلمانی، در دو جلد که به فرهنگ و لغت شهرت دارد.<sup>۱</sup> و لغت بر اساس سه طبع معتبر شاهنامه ماکان، فوللرس و ژول موهل کلیه کلمات شاهنامه را به ترتیب الفبای فارسی فهرست کرده<sup>۲</sup>، هر کلمه را بخط و زبان فارسی آورده، تلفظ آن را به حروف فونستیک معین کرده، معنی آن را به خط و زبان آلمانی بیان داشته و اعلام را در ردیف کلی کلمات توضیح داده است. و لغت متوجه این بوده که استفاده از حاصل زحمت خود را به چاپ معین منحصر نکند، و هر کس که در آینده هم شاهنامه ای چاپ می کند بتواند، اگر تقسیم بندی و شماره سطرها را مطابق کار او می پذیرد، از آن بهره بردارد. کار ولف پک کنکور دانس<sup>۳</sup> کامل است. بطوریکه بعد از آن کمتر کار تحقیقی در باره شاهنامه انجام شده که از رجوع به آن بی نیاز بوده باشد. فرهنگ او بخوبی میتواند در این نوع کار در ادبیات فارسی، اگر نگوییم به منزله یک الگو، به عنوان تجربه ذیقیمتی مورد استفاده قرار گیرد.

ولف ترجمه فرانسه ژول موهل را به چند داستان تقسیم کرده و به شماره داستان وسط و صفحه آن ارجاع داده تا کارش جنبه عام و صورت کلی داشته باشد و استفاده از آن به چاپ معینی منحصر نشود. آنچه ضرورت قطعی داشت مقدمه کوچکی بود که روش و مهار استخراج کلمات را در کشف اللغات حاضر معرفی کند و مفتاحی برای استفاده از آن بدست دهد، ولی در چاپ سوم، چنانکه گفتم، بعد از تمام شدن فهرست اعلام و امکان "کشف اللغات" ظاهر میشود. چنین است که در استفاده از آن با مشکلاتی مواجه میشویم که معلوم نیست بواسطه عدم اطلاع از ملاک های مورد قبول شخص مؤلف است یا واقعا بر اثر نقص و ضعف و خطا در کار.

جناب انجوی اطلاع دارد که نگارنده چند سال قبل به انجام چنین کاری شروع کرده بودم و دو علت مرا از ادامه آن بازداشت: یکی سخن آقای پروفیسور محمدنوری عثمانوف بود که آن اوقات برای کار چاپ شاهنامه در ایران اقامت داشت و گاهی برای دیدن کتابی به کتابخانه دانشکده الهیات پیش من میآمد. عثمانوف که مرا مشغول به این کار دید گفت شما این کار را نکنید چون در مؤسسه شرق شناسی مسکو به آن مشغولیم و با وسائلی که داریم بهتر از شما انجام خواهیم داد. چند جلسهای هم در این زمینه صحبت کردیم. او را مردی آزموده و مطلع یافتیم. دوم سخن جناب انجوی بود که گفت از مدتها پیش به این کار مشغولم. روزی هم جعبه های فیش را در اطاق کار خود به من نشان داد. از

همان موقع به انتظار نشر این کشف‌اللغات بوده‌ام، و سند انتظارم عبارتی است در مقاله "نقدی بر حافظ مسعود فرزاد" به این مضمون "به امیدروزی که ادیب ارجمند آقای سید ابوالقاسم انجوی شیرازی کار فهرست کلمات حافظ را چنانکه ولف درباره شاهنامه کرده - به پایان رساند تا بلافاصله بتوان به اینگونه ادعاها جواب داد" (۱). علت این استغاثه آن بود که جناب فرزندهرجا که در انتخاب میان دو وجه تردید داشتند، برای رد کلمه‌ای که مورد نظرشان نبود می‌نوشتند: "گمان نمیکنم این کلمه در سراسر دیوان حافظ یک جا هم به کار رفته باشد" و جواب این ادعا دشوار بود، چه اگر کسی در صحت آن تردید میکرد بایستی در هر مورد سراسر دیوان حافظ را به جست و جوی آن ورق بزند. این جانتنها هنر کشف‌اللغات بود که بلافاصله جواب دهد چند بار به کار رفته یا هیچ به کار نرفته است. بنا بر این انتشار کار جناب انجوی برای من که اشتغال مورد علاقه‌ام حافظ است آرزوی شده بود. اما تصور شیرین‌تر از واقعیت بود و سفره نینداخته بوی مشک میداد. کاری که ارائه شده، با آنچه در انتظارش بودم اختلاف بسیار دارد. انتظار من در حدود کار ولف برای شاهنامه بود. گرچه جناب انجوی با همین مقدار کار هم گامی در یک راه تازه برداشته و منتهی بر ارادتمندان خواهد داد. تنظیم کشف‌اللغات برای یک کتاب مقداری موضوع تنظیم فیش است که اصطلاحاً یک کار مکانیکی علمی است و عده‌ای شاگرد و کارمند هم میتوانند انجام دهند، ولی پیش‌بینی یک طرح صحیح برای چنین کاری و تشخیص نوع کلمات و اقسام ترکیبات و استخراج آنها از متن فشرده غزل واقعا" یک کار دقیق علمی است که نیاز به بصیرت در کار شاعر و آگاهی از ظرافت‌های زبان فارسی دارد. به گمان من صحیح محترم قبل از مطالعه کافی و پیش‌بینی طرح صحیح اقدام کرده و در اجرای کار پیش از حد به همکاران خود اعتماد داشته، و شاید از یک کنترل نهائی هم دریغ ورزیده‌اند. موارد را به صراحت طرح نمیکنم تا معلوم شود در این گفته مبالغه نشده است و امیدوارم که فاضل محترم حساب ارادت شخصی مرا از کار علمی جدا کند.

نخستین نکته در باب کشف‌اللغات اینکه به صفحه و سطر کتاب ارجاع داده‌اند و این از لحاظ طرح کلی صحیح نبوده است، زیرا ارزش و شمول کار را به چاپ سوم حافظ انجوی محدود میسازد. حق این بود که غزل‌ها را شماره‌گذاری میکردند و به شماره و سطر غزل ارجاع میدادند. در این صورت اگر چاپهای بعدی به جهت کم یا زیاد شدن حواشی، یا به هر علت دیگر، صفحه‌بندی فعلی برهم میخورد، اثری در کشف‌اللغات نداشت و حافظ انجوی به هر صورتی که تجدید چاپ گشد شماره‌غزل‌ها ثابت میماند و علیهذا کشف‌اللغات ارزش خود را نگه میداشت. پس کاری اساسی برای دیوان خواهد حافظ انجام شده بود نه تنها برای حافظ انجوی، آن هم چاپ سوم. در فرم فعلی اگر یک اختلافی در چاپهای بعدی پیدا شود سراسر کشف‌اللغات مفشوش خواهد شد. شماره‌گذاری غزل‌ها هم در چاپ قزوینی در نهایت دقت، طبق حروف تهجی انجام شده و از این جهت زحمتی نداشتند. البته در این کار مشکلاتی از قبیل عدم انطباق شماره غزل‌ها و ضبط نسخ وجود داشت که لاینحل نبود. اگر شماره بندی غزل‌های حافظ قزوینی را هم نمی‌پذیرفتند میتوانستند به غزل‌های نسخه خود شماره بزنند و بعد کتاب را افست کنند.

اما نکته دوم - وقتی در کشف اللغات به سطر کتاب اشاره میشود، باید ابیات شماره گذاری شده باشد حداقل با یک فاصله عددی مثل ۱ - ۵ - ۱۰ تا جوینده مجبور نباشد برای یافتن سطر مورد نظر هر بار از سر صفحه شروع به شمارش کند. صرف چند ساعت وقت از جانب یک همکار غیر متخصص میتواند هزاران مراجعه کننده را از اتلاف وقت برهاند، حتی در همان چاپ عکسی هم عملی بود که ابیات را شماره گذاری کنند و بعد عکس بگیرند.

سومین نکته اینک - در کاری از این نوع که سراسر دیوان شاعر بطور یک دست تجزیه و تحلیل میشود، دیگر جدا کردن یک قسمت زیر عنوان اعلام درست نیست، به خصوص برای غزل که به ملاحظه فرم و موضوع خود نمیتواند اعلام بسیار داشته باشد.

پس آوردن چنین عنوانی: "فهرست اعلام... افراد و قبایل" برای آن عنوانی بی تناسب و زائد بوده است. شاید برای کتبی از نوع جغرافیای انسانی، مثل سفرنامه، این بطوطه، عنوان افراد قبایل بی مناسبت نباشد ولی برای غزل حافظ خیر. گذشته از این لطف و سهولت کار در اینست که همه آنچه را که میخواهند در یک ردیف الفبائی پیدا کنند بی آنکه از پیش حاجت به دانستن یا تشخیصی این باشد که کلمه اسم خاص است یا یک لغت عام، زیرا تشخیص همین نکته که ظاهراً ساده به نظر میآید در دیوان حافظ، با مشکلاتی مواجه میشود. این مشکل نه تنها برای پژوهندایک ممکن است آشنائی چندانی به کار شاعر نداشته باشد وجود دارد، بلکه حتی برای محقق که کشف اللغات را بنظم می کند وجود دارد، و علت پیدا شدن اشکال اینست که شاعر تغزلی هر جا که میخواهد اسم خاصی را بیاورد برای اینکه غزل را از حالت احساسی خود فرود نیاورد، کوشش دارد که معنی آن را به خورد عبارت دهد، طوری که خواننده در مرحله اول فقط به معنی لغوی توجه داشته باشد مگر اینکه یک سابقه ذهنی او را به مفهوم دوگانه کلمه هدایت کند، و گرنه بی توجه بگذرد. در کشف اللغات حاضر نیز اینگونه موارد کم نیست و مصحح دیوان با همه سابقه ممارست در کار خواجه به بازیهای لفظی او در ابیاتی که در زیر نقل می کنم توجه نفرموده اند: در بیت

هزار نقد به بازار کائنات آرند      یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد

کلمه صاحب عیار به خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار، وزیر مورد لطف و حامی شاعر اشاره دارد، و این غزل از مطلع خود که میگوید: به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد - در تحسین و معرفی این وزیر است. ولی در کشف اللغات کلمه صاحب عیار فقط در ردیف لغت ذکر شده و در اعلام نیامده است. در تهیید نظر فوق عرض می کنم که غزل

آنکه رخسار تو را رنگ گل و نسرين داد      صبر و آرام تواند به من مسکين داد

نیز از آغاز در رثاء همین وزیر است، زمانی که به امر شاه شجاع مقتول گردیده، تا آنجا که غلبه اندوه پرده ابهام بر میدارد و میگوید از فراق رخت ای خواجه قوام التین داد<sup>۱</sup>.  
نمونه های دیگر: در بیت های زیر از "کیمیای سعادت" سخن رفته است:

بیا سوزمت کیمیای سعادت      ز هم صحبت بد جدائی جدائی

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم      که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

اگر بنده ادعا کنم در هر دو مورد اشاره به کتاب معروف "کیمیای سعادت" ابو حامد امام محمد

غزالی است چگونه میتوانید نپذیرید. این کتاب که بانوعی تکیه بر زهد و تقوی نوشته شده، وشهرتی یافته بود، دستوراتی در اخلاق و معاشرت دارد همه در "منابت شریعت". عنوان کتاب نیز حاکی از کشف کیمیای سعادت و گویای ادعیه بلند پروازی مؤلف عالیشان آن است، همه اینها به مذاق شاعر قلندر خوش نیامده و به طعنه میگوید امام ابو حامد پرگوئی بسیار کرده و کیمیای سعادت (از نظر اهل طریق) در یک کلمه خلاصه میشود. رفیق. اما ملاحظه میشود که نام کتاب در هر دو مصراع طوری در زمینه سخن گنجانده شده که مطلقاً خود را نشان نمیدهد. کسی از شارحان حافظ تاکنون به این نکته توجه نکرده. در حاشیه حافظ قزوینی هم جزء فهرست کتب ذکر نشده است. چنین است که در کشف اللغات حاضر نیز به این معنی توجه نشده و در اعلام کتب ذکری از آن نیست. در بیت:

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل بحمی بن مظفر ملک عالم عادل

کلمه دارا صرف نظر از معنی لغوی خود به نام دارا جنگ کننده با اسکندر (داریوش هخامنشی)

شاره دارد، چنانکه در این بیت:

خورشید ملک پرور و سلطان دادگسر دارای دادگستر و کسرای کی نشان

ولی در هیچ کدام از موارد فوق به هر دو جنبه معنی توجه نشده است. در بیت:

از حهای لب شیرین تو ای چشمه نوش غرق آب و غرق اکنون شگری نیست که نیست

در یک معنی شعر، شیرین و شکر هر دو صورت اسم خاص پیدا می کنند (مشوقه های خسرو) که در کمال ظرافت معنی لغوی خود را هم ایفا می کند. البته بی بردن به آن نمود شعر که دو کلمه مذکور صورت اسم خاص پیدا می کند نیازمند انطباق کلمات دو پهلوی بیت با ابیاتی است که نظامی ضمن آنها صحنه آب تنی شیرین را در چشمه وصف می کند و قطعا "به سبب همین اشکال است که این جنبه معنی شعر یکی فراموش شده و هیچ کدام از شارحان حافظ تاکنون متوجه آن نبوده اند. در کشف اللغات حاضر نیز دو اسم مذکور، در اعلام نیامده است.

دو کلمه مهر و وفا در بیت

ما قصه سکندرو دارا نخوانده ایم از ما بجز حکایت مهر و وفا میسر

و نیز در، "اورنگ کو گلچهر کو نقش وفا و مهر کو - هر دو ابهام دارند، یعنی در یک معنی اسم خاص میشوند یا به گفته آقای دکتر منوچهر مرتضوی (محب و محبوبی) هستند، ولی در اعلام نیامده اند. در این مورد به ذکر همین چند نمونه اکتفا میکنم.

معلوم نیست چرا باید اعلام از ردیف کلی کلمات جدا باشد تا برای یافتن یک کلمه در ۲۲۸ صفحه کشف اللغات ناچار باشیم به دور ردیف الفبایی رجوع کنیم.

چهارمین نکته اینکه - وقتی اعلام دیوان یک شاعر را استخراج می کنند، چنین اعلامی منطقاً باید شامل آن عده اسمی باشد که از زبان شاعر جاری شده و در دیوان او ضبط است. ولی شما یادداشت های شخص خودتان را هم مشمول متن دیوان خواجهمحافظ کرده اید.

اگر بنا باشد هر مصحح دیوان، اسم هائی را که در حاشیه اشعار میآورد جزء اعلام دیوان به حساب آورد، اعلام حافظ هرگز صورت مشخصی نخواهد داشت و مراجعه کننده چگونه بداند فلان اسم که در



فهرست ذکر شده از یادداشت‌های مصحح است یا از متن دیوان. آنچه بنده از عنوان "اعلام دیوان خواجه حافظ" می‌فهمم اینست که اسامی خاص دیوان شاعر را معرفی کند تا اهل تحقیق بتوانند در باره محیط تاریخی و اوضاع اجتماعی عصر او و گاه در شاهان نزول غزل‌ها مطالعه کنند. اعلام شاهنامه رستم و اسفندیارند نه فروغی و بروخیم. وانگهی اگر بخواهید انشاءالله به کار کشف اللغات سرو صورتی بدهید و اعلام را در ردیف کلی کلمات بیاورید آیا باز هم میتوانید اینگونه اسامی حاشیه‌ای را در ردیف الفبائی کشف اللغات ذکر کنید؟

پنجمین نکته اینکه - چگونه کلماتی را میتوان در کشف اللغات شما بدست آورد؟ جزء دوم کلمه مرکب را هم در ردیف خود می‌آورید؟ در مضاف و مضاف‌الیه چطور؟ بنده قاعدهٔ معینی در کار شما بدست نیاوردم. "تاگ" (در ت) نیست ولی در "طارم تاگ هست" مقررند در "اطلس مقررند" هست ولی در ردیف (م) نیست. "ابرو" هم در ابروی بصورت بسیط آمده و هم در ابروی بار بصورت مرکب در صورتیکه همین کلمهٔ ابروی در ابروی دلیند فقط به صورت مرکب آمده است. کاسه هم در سفالین کاسه آمده و هم در ردیف (ک) بصورت بسیط، در صورتیکه بسیاری از کلمات را وقتی جزء دوم ترکیب واقع میشوند دیگر در ردیف خود بصورت بسیط نمی‌آورید مثل کوثر و بهمانی در حوض کوثر و حرز بهمانی. ملاک شما در انتخاب کلمهٔ مرکب هم روشن نیست: آن سری و آن زمان را مرکب حساب می‌کنید و در ردیف (آ) می‌آورید ولی آن شد و آن طره را نمی‌آورید. چه تفاوتی دارند و جوینده چگونه باید مقصود شما را درک کند. عدد و معدود کلمه مرکب حساب نمیشوند ولی شما هزاران اختلاف هزاران انواع، صد هزار زخم... همه را جزء کلمات مرکب می‌آورید و در نتیجه جزء دوم کلمات مذکور را در جای خود ذکر نمی‌کنید. پس با دانستن یک کلمه نمیتوان همیشه از طریق کشف اللغات شما به بهت مورد نظر دسترسی یافت.

ششمین نکته اینکه - بعضی موارد یک جملهٔ کامل فارسی به جای یک کلمه (لابد مرکب) آمده است مثل رز که پرسی، این چه سوز است، گوش پهن کرده، گاهی چند مضاف و مضاف‌الیه پشت هم به جای یک ترکیب آمده‌اند مثل رشک مسندجم، سابه خورشید سلطنت، دختری شبرگرد تند تلخ گلرنگ، و گاهی یک مصراع کامل مثل "شراب خانگی ترس محتسب خورده" به جای یک لغت ذکر شده. اگر مراد از کشف اللغات اینست که با دانستن یک لغت بتوانیم بیتی را که لغت در آن به کار رفته کشف کنیم کار شما وافی به مقصود نیست. زیرا مثلاً مسند جم و خورشید سلطنت که خود کلماتی مستقل و مرکب‌اند چون در ترکیبات دور درازی آمده‌اند در ردیف خود نیامده‌اند، در صورتیکه مفهوم کشف اللغات اینست که با دانستن هر لغت مثل مسند، جم، خورشید، سلطنت بتوان محل و موضع استعمال آن را کتاب یافت.

هفتمین نکته اینکه - تمایل به یافتن کلمات مرکب سبب شده تا بعضی از کلماتی را که ارتباطی با هم ندارند مرکب به حساب آورند، که البته غلط خواندن عبارت سبب چنین اشتباهی شده است مثل "آب خامه، که در ردیف (آ) آمده است. مطابق نشانی برای یافتن آن به صفحه ۲۸۵ سطر ۲ رجوع کردم و این بیت را یافتم:

هر دانشی که در دل دفتر نیامدست دارد چو آب، خامه تو بر سر زبان  
 ملاحظه میشود که باید آب را از خامه جدا خواند، و یکی از ویرگول‌های کدائی که موارد بسیاری  
 بیحساب‌مصرف شده وجودش در این جا لازم بود. بیشک تنظیم‌کننده کشف‌اللغات آب و خامه را  
 بصورت مضاف و مضاف‌الیه خوانده است. یک جاروژگار غیور، آورده که به این بیت مربوط میشود  
 ضمیر دل نگشایم به کس مرا آن به  
 که روزگار غیور است و ناگهان گیرد  
 که در این مصراع هم روزگار از غیور جداست و باید با مکت خوانده شود. جای دیگر "اختران  
 کهن" آمده که با مراجعه به متن معلوم شد "اختران کهن سیر" است:

ساقی بیبار باده که رمزی بگوییست از سر اختران کهن سیر و ماه نو  
 ترکیب ناقص ذکر شده است. به اقصای و به قرآن را در ردیف (ب) آورده، یعنی مرکب  
 تلقی کرده که صحیح نیست. بعلاوه این روش در کار شیخ صورت کلی ندارد.

هشتمین نکته اینکه - بسیاری از مفردات، در ردیف الفبائی خود نیامده اند؛  
 در غزل "حال خونین دلان که گوید باز" کلمه (باز) هشت بار در ردیف قافیه تکرار شده  
 ولی در فهرست یک بار هم نیامده است. بنا در فهرست الفبائی نیست؛ حال آنکه فقط در کشف -  
 الابیات دو بیت میتوان یافت که با بتا آغاز میشود. در همین کشف‌الابیات هشت بیت با کس، و  
 شش بیت با "کسی" شروع میشود که هیچ‌کدام در فهرست کلمات نیامده است.

در غزل "مرا چشمت خون افشان ز دست آن کمان ابرو" کلمه ابروهشت بار در ردیف قافیه  
 تکرار شده ولی فقط سه بار در فهرست آمده است. نام خود شاعر فقط ۶ بار در فهرست لغات آمده حال  
 آنکه همه غزل‌ها تخلص دارند و حداقل پانصدبار تکرار شده است. قطعاً از قرار خاصی پیروی می-  
 کنند که برنگارنده مجهول است. ولی وقتی مفتاحی بدست نمیدهند چه باید کرد؟

نهمین نکته اینکه - در فهرست لغات گاهی کلماتی دیده میشود که وقتی با نشانی سطر و صفحه  
 به سراغشان میرویم در جای خود قرار ندارند. از جمله برای مدام صفحه ۸ سطر ۸ داده شده ولی در  
 این نشانی به این بیت می‌رسیم:

در بزم دور یک دو قدخ درکش و برو  
 یعنی طمع مدار وصال دوام را

برای ایام صفحه ۱۱ سطر ۶ داده شده که در این نشانی این بیت آمده است:

من نخواهم کرد ترک لعل بار و جام می  
 زاهدان معذور دارم که اینم مذهب است

ایام در آن نیست. یکجا کوچه رزان دیده میشود که لابد غلط خوانده شده کوچه رندان است. به  
 نشانی صفحه ۶۵ سطر ۷ ولی در این نشانی به صورت صحیح کلمه هست و نه صورت غلط آن، و دهمین  
 مورد کلمه پسر به نشانی داده شده یعنی صفحه ۲۵۰ سطر ۱۰ وجود ندارد.

خرده‌ایزادات دیگر "مثلاً" (بمن) صفحه ۴۸ در سطر ۲۰ است نه ۱۹، ریا صفحه ۱۶۵ در سطر  
 ۱۴ است نه ۱۳، صحرائ سیستان صفحه ۲۸۵ در سطر ۱۵ است نه ۱۴، عنان ارادت صفحه ۲۸۶ سطر  
 ۷ است نه ۶. بعضی کلمات را با تفسیری مختصر در فهرست ذکر کرده‌اید - مثلاً "به جای هرساعت،  
 هر ساعتی آورده‌اید، حال آنکه در کشف‌اللغات کلمات کتاب را عیناً فهرست می‌کنند.

شک نیست که مصحح محترم تفاوت میان دو کلمه خمار و خماری را به لحاظ لفظ و معنی میدانند، زیرا نه لفظ واحدند و نه معنای واحد. پس چگونه در کشف اللغات (۱۰/۴) چنین اشتباهی روی داده است. عین این اشتباه در مورد کلمه قرآن و قرآن (۱۸/۱۰۷) روی داده.

اکنون اگر بخواهیم از مجموع نوشته و نظر خود خلاصه گزارشی بدهیم اینکه کار کشف اللغات را بیش از اندازه سهل گرفته‌اند. چاپ دیوان به همراه کشف اللغات به کار و کوشش تازه‌ای نیاز داشت از جمله حروف چینی مجدد متن، شماره‌گذاری غزل‌ها و بیت طرح کشف اللغات نیز باید تحلیلی‌تر و دقیق‌تر باشد.

بدین معنی که هرچه بیشتر از کلمات مرکب به کلمات بسیط میل کند، طوری بتوان با دانستن یک کلمه محل آن را یافت. اعلام در فهرست کلی لغات داخل باشد، نقطه ضعف‌های چاپ گذشته، که برخی از آنها را نقل کردم، برطرف گردد و با مطالعه دقیق لغات استخراج شده با متن اصلی کمبودها جبران، اضافات حذف و اشتباهات اصلاح شود. و همه این کارها را مصحح محترم شخصاً انجام دهند، زیرا کار ادبی نوعاً قابل توکیل نیست. با وجود این‌ها باید گفته شود که در زمینه کشف اللغات حافظ هنوز میدان وسیعی برای اهل تحقیق و تتبع در پیش خواهد بود، از آن جمله معنی کردن کلمات در یک کشف اللغات کامل و مطابقت حداقل سه نسخه معتبر از طریق زیر هم قرار دادن مصراع‌ها و نشان دادن لغات در ضمن متن به روشی که محمدفؤاد عبدالجباری در تنظیم معجم الفهرس قرآن عمل کرده است.

### تفنن ادبی

بر مبنای کشف اللغات چاپ سوم حافظ انجوی، به نوعی تفنن ادبی پرداخته‌ام که شاید در زمینه کار تحقیق هم بی‌وجه نباشد و آن تنظیم یک جدول آماری است که میزان تکرار کلمات را در دیوان خواجه معلوم می‌کند. اما چون تنظیم یک جدول آماری کامل که نسبت استعمال تمامی کلمات را نشان بدهد برایم میسر نبود فقط کلماتی را در جدول آورده‌ام که حداقل بیست بار تکرار شده‌اند. در انتخاب کلمات هم قرارم بر این بوده که هر کلمه را بصورت بسیط و نیز ترکیبات بعدی آن چنانکه در کشف اللغات آمده به حساب آوردم مثلاً "دل، دل‌بند، دل‌ارام، دل‌پذیر و بدین ترتیب وقتی کلمه در جزء دوم ترکیب واقع شده مثل خوشدل، پاکدل ناگزیر به حساب نیامده، زیرا در کشف اللغات فعلی قابل احتساب نبوده است.

### جدول فرکانس کلمات در دیوان حافظ

۱۵۸	غم	۱۲	۱۶۶	دست	۹	۲۳۲	جان	۵	۶۲۱	دل	۱
۱۵۶	رند	۱۴	۱۶۴	عشق	۱۰	۲۰۴	چشم	۶	۳۲۸	می	۲
۱۵۵	خاک	۱۵	۱۶۳	جام	۱۱	۱۸۰	پار	۷	۳۱۴	سر	۳
۱۵۵	سافی	۱۶	۱۶۲	خوش	۱۲	۱۶۷	رلف	۸	۲۳۹	گل	۴

۳۸	حلقه	۱۲۳	۵۰	برگس	۸۷	۶۸	لعل	۵۲	۱۵۱	روی	۱۷
۳۸	غزوه	۱۲۵	۴۹	باغ	۸۸	۶۸	خرقه	۵۳	۱۴۹	آب	۱۸
۳۸	دام	۱۲۶	۴۸	صحبت	۸۹	۶۷	دولت	۵۴	۱۴۸	لب	۱۹
۳۷	عقل	۱۲۷	۴۸	وفا	۹۰	۶۶	حسن	۵۵	۱۳۲	ره	۲۰
۳۷	عیب	۱۲۸	۴۸	فدح	۹۱	۶۵	کوی	۵۶	۱۳۰	غون	۲۱
۳۷	طلب	۱۹۲	۴۸	زاهد	۹۲	۶۵	کام	۵۷	۱۲۸	رح	۲۲
۳۷	طره	۱۳۰	۴۸	سایه	۹۳	۶۴	شکر	۵۸	۱۲۷	مست	۲۳
۳۶	حریف	۱۳۱	۴۷	مجلس	۹۴				۱۳۴	روز	۲۴
۳۶	فکر	۱۳۲	۴۶	خط	۹۵	۶۲	بنده	۵۹	۱۲۰	خدا	۲۵
۳۶	زر	۱۳۳	۴۵	هجر	۹۶	۶۲	چمن	۶۰	۱۲۰	کار	۲۶
۳۵	جرعه	۱۳۴	۴۵	حدیث	۹۷	۶۲	سحر	۶۱	۱۱۶	باده	۲۷
۳۵	شاد	۱۳۵	۴۵	خاطر	۹۸	۶۲	مرغ	۶۲	۱۱۲	دوست	۲۸
۳۴	زبان	۱۳۶	۴۴	قصه	۱۰۰	۶۱	دوش	۶۳	۱۱۲	شب	۲۹
۳۴	زمان	۱۳۷	۴۴	رنگ	۱۰۱	۶۰	حال	۶۴	۱۰۱	باد	۳۰
۳۴	حواجه	۱۳۸	۴۴	بار	۱۰۲	۶۰	یارب	۶۵	۱۰۱	پیر	۳۱
۳۳	جلوه	۱۳۹	۴۳	لاله	۱۰۳	۶۰	هوا	۶۶	۹۶	سخن	۳۲
۳۳	نام	۱۴۰	۴۳	آه	۱۰۴	۵۸	ناز	۶۷	۹۳	عاشق	۳۳
۳۲	خال	۱۴۱	۴۳	گوش	۱۰۵	۵۸	دور	۶۸	۹۰	نقش	۳۴
۳۲	عیش	۱۴۲	۴۲	خورشید	۱۰۶	۵۸	صبح	۶۹	۹۰	جهان	۳۵
۳۲	دامن	۱۴۳	۴۲	گوهر	۱۰۷	۵۷	پرده	۷۰	۸۸	لطف	۳۶
۳۲	غریب	۱۴۴	۴۲	راز	۱۰۸	۷۵	درد	۷۱	۸۸	ماه	۳۷
۳۱	شیوه	۱۴۵	۴۱	شاهد	۱۰۹	۵۷	وقت	۷۲	۸۶	دیر	۳۸
۳۱	روزی	۱۴۶	۴۱	مطرب	۱۱۰	۵۷	ابرو	۷۳	۸۴	صبا	۳۸
۳۱	کرشمه	۱۴۷	۴۱	آخر	۱۱۱	۵۶	باد	۷۴	۸۳	شمع	۴۰
۳۱	غلام	۱۴۸	۴۱	ناله	۱۱۲	۵۴	بخت	۷۶	۸۲	نسیم	۱۴
۳۰	رقیب	۱۴۹	۴۱	خانه	۱۱۳	۵۳	گدا	۷۷	۸۱	نظر	۴۲
۳۰	درویش	۱۵۰	۴۰	صوفی	۱۱۴	۵۳	امید	۷۸	۸۰	دم	۴۳
۳۰	غنچه	۱۵۱	۴۰	اشک	۱۱۵	۵۳	عالم	۷۹	۸۰	سرو	۴۴
۲۹	ترک	۱۵۲	۴۰	ساعر	۱۱۶	۵۲	نکنه	۸۰	۷۸	وصل	۴۵
۲۹	امروز	۱۵۳	۴۰	شکر	۱۱۷	۵۲	راه	۸۱	۷۷	مهر	۴۶
۲۸	دور (بعید)	۱۵۴	۴۰	چنگ	۱۱۸	۵۲	فلک	۸۲	۷۲	شراب	۴۷
۲۸	خرابات	۱۵۵	۴۰	همت	۱۱۹	۵۱	زمانه	۸۳	۷۱	خراب	۴۸
۲۸	مراد	۱۵۶	۳۹	حکایت	۱۲۰	۵۱	دعا	۸۴	۷۰	عمر	۴۹
۲۸	دهان	۱۵۷	۳۹	کرم	۱۲۱	۵۱	عهد	۸۵	۷۰	خیال	۵۰
۲۸	مزده	۱۵۸	۳۷	منزل	۱۲۲	۵۰	عجب	۸۶	۶۹	بوی	۵۱

۱۵۹	مقام	۲۸	۱۷۱	قد	۲۷	۱۸۳	شهر	۲۵	۱۹۵	ازل	۲۳
۱۶۰	سینه	۲۸	۱۷۲	عارض	۲۷	۱۸۴	شیخ	۲۵	۱۹۶	میان	۲۳
۱۶۱	چراغ	۲۸	۱۷۳	تیغ	۲۷	۱۸۵	دین	۲۵	۱۹۷	شرم	۲۳
۱۶۲	آفتاب	۲۷	۱۷۴	خبر	۲۶	۱۸۶	عشوه	۲۵	۱۹۸	نامه	۲۳
۱۶۳	آینه	۲۷	۱۷۵	معشوق	۲۶	۱۸۷	سود	۲۵	۱۹۹	گناه	۲۴
۱۶۴	روان	۲۷	۱۷۶	مدد	۲۶	۱۸۸	غصه	۲۴	۲۰۰	مدعی	۲۱
۱۶۵	فریاد	۲۷	۱۷۷	مسکین	۲۶	۱۸۹	آشنا	۲۴	۲۰۱	هنر	۲۱
۱۶۶	تعمه	۲۷	۱۷۸	شوق	۲۶	۱۹۰	دشمن	۲۴	۲۰۲	کشف	۲۱
۱۶۷	زهد	۲۷	۱۷۹	آستان	۲۶	۱۹۱	مدام	۲۴	۲۰۳	سلامت	۲۱
۱۶۸	خدمت	۲۷	۱۸۰	جای	۲۶	۱۹۲	جمال	۲۳	۲۰۴	کیسو	۲۱
۱۶۹	طرب	۲۷	۱۸۱	فیض	۲۵	۱۹۳	فتنه	۲۳	۲۰۵	درد	۲۱
۱۷۰	طمع	۲۷	۱۸۲	صبر	۲۵	۱۹۴	پیهاله	۲۳	۲۰۶	کس	۲۰

در جدول بالا که برحسب میزان تکرار کلمات در دیوان تنظیم شده کلمه دل با ۶۲۱ بار تکرار در رأس قرار میگیرد، بعد از آن می با ۳۲۸ بار و سرا با ۳۱۴ بار.

اما آمار دیگری به حسب معنی کلمات است، یعنی الفاظی را که مرادف هستند، یا به صورت ابهام و کنایه برای یک مدلول خاص به کار رفته اند یک ماده به حساب آوریم.

از این دیدگاه جدول زیر نمودار تکرار الفاظی است که بر معنی شراب دلالت دارند و این معنی بطوریکه از جدول فهمیده میشود از لحاظ تعداد تکرار در صدر قرار میگیرد:

۱	می	۳۲۸	۱۱	پیهاله	۲۳	۲۱	پیمانه	۱۰	۳۱	ثلاثه غساله
۲	جام	۱۶۳	۱۲	درد	۲۱	۲۲	سرست	۹	۲۲	خمار
۳	سافی	۱۵۵	۱۳	جرعه	۲۰	۲۳	سبو	۷	۳۳	جاندارو
۴	مست	۱۲۷	۱۴	لعل	۲۰	۲۴	رطل	۷	۳۴	شرب الیهود
۵	باده	۱۱۶	۱۵	خم	۱۸	۲۵	صهبا	۳	۳۵	یاقوت مذاب
۶	شراب	۷۲	۱۶	صراحی	۱۶	۲۶	قرابه	۳	۳۶	آب طربناک
۷	قدح	۴۸	۱۷	دخترورز	۱۰	۲۷	راج	۳	۳۷	آب حرام
۸	ساجر	۴۰	۱۸	صوحی	۱۰	۲۸	حمر بهشت	۲	۳۸	آب غناب
۹	آب	۳۵	۱۹	سرخوش	۱۰	۲۹	ام الخبائث	۲	۳۹	آتش میخانه
۱۰	پیرمغان	۲۷	۲۰	مدام	۱۰	۳۰	تلخ وش	۱	۴۰	آب آتشگون

جمع ۱۳۲۵

چون بعضی از کلمات جدول بالا مفهوم دوگانه دارند، یعنی گاهی در معنای اصلی خود و گاهی در معنای مجازی شراب در دیوان به کار رفته اند. بایک حساب تقریبی حداقلی را به حساب شراب گذاشته ام بدین ترتیب از ۱۲۹ مورد آب ۳۵ مورد، از ۳۵ مورد جرعه ۲۰ مورد، از ۶۸ مورد لعل ۲۰

(۱) برای اطلاع از تعمیر از این کلمه رجوع شود به "عرفان حافظ"، اثر استاد شهید مرتضی -

مطهری، شماره ۳۴، انتشارات دانشکده الهیات و معارف اسلامی.

مورد، از ۲۴ مورد مدام ۱۵ مورد را به حساب باده منظور داشته‌ام .

پس به حساب معنی، مفهوم شراب مجموعاً " ۱۳۲۵ بار در ۴۰ لفظ مختلف به صراحت یا ایهام در دیوان خواجه آمده است . صرف نظر از دو مورد که برای من قابل احتساب نبوده است ؛ یکی هنگامی که کلمه جز، دوم ترکیب بوده مثل ساعر در "دوسه ساعر" که در کشف اللغات فعلی مرکب حساب شده است ، و دیگر هنگامی که مفهوم باده باید از معنی شعر یا تفسیر آن درک شود . بی آنکه هیچ یک از الفاظ جدول بالا در شعر به کار رفته باشد ، چنانکه در این ست :

به باغ تازه کن آئین دین زردشتی کون که لاله بر افروخت آتش نمرود

که مراد از آئین دین زردشتی باده نوشی است به قرینه، این بیت :

گفتم شراب و خرقه نه آئین مذهب است گفت این عمل به مذهب پیرمغان کنند

دومین کلمه از لحاظ تکرار به حسب معنی دل است که با دو لفظ و ۶۴۰ امتیاز ، بعد از شراب

قرار میگیرد ، بدین صورت : ۶۲۱۰ دل + ۱۹ قلب = ۶۴۰ .

سومین کلمه به حسب معنی گل است با ۴۵۰ امتیاز در ۱۳ لفظ مختلف :

۱	گل	۲۳۹	( غالباً به مفهوم گل سرخ )
۲	ترکس	۵۰	۸ سنبل
۳	لاله	۴۳	۹ ارغوان
۴	عنجه	۳۰	۱۰ سوس
۵	سمن	۱۸	۱۱ شقایق
۶	سرین	۱۴	۱۲ یاسمن
۷	بنفشه	۱۳	۱۳ نسترن

چنانکه ملاحظه میشود به حسب جدولهای آماری بالا سه کلمه‌ای که به حسب تکرار در یک لفظ

در درجه نخست قرار میگیرند به ترتیب عبارتند از دل ، می ، سر - و سه مفهومی که به حسب معنی با تکرار در الفاظ مختلف در درجه اول قرار میگیرند به ترتیب عبارتند از می ، دل ، گل .

## کتابفروشی تاریخ

محل فروش کتابهای تحقیقی و متون است که از اول آذرماه  
به مدیریت بابک افشار در خیابان عباس آباد - اول خیابان میرزای  
شیرازی ( نادرشاه ) - اول کوچه ناهید شماره ۸ کار خود را شروع  
کرده و بوسیله تلفن همسفرش کتاب می پذیرد - تلفن: ۶۲۷۴۰۲